

۱. بررسی عقاید صوفیه در یونان

۱,۱, نوافلاطونیان و عقاید صوفیه

۱,۲, عشق از دیدگاه فلوطین

۱,۳, سیر و سلوک، فنا و داشتن پیر و مرشد از دیدگاه فلوطین

۱,۴, سخنان دکتر غنی در مورد تاثیر عقاید نوافلاطونی بر تصوف

۱,۵, دلایل نفوذ عقاید نوافلاطونی به صوفیه

۲. ریشه های تصوف در ایران باستان

۲,۱, مسلک مانی و تاثیر آن در تصوف

از آنجا که فطرت انسان میل به یافتن حق و حقیقت دارد و دستیابی به دین و مذهب حقه از اهم مهمات است در این سلسله مقالات تحقیقاتی پیرامون یکی از فرقه‌های شکل گرفته در میان مسلمین به نام صوفیه انجام یافت، تا گامی به سوی روشن تر شدن هر چه بیشتر حقیقت برداشته شده باشد. انتخاب این فرقه برای تحقیق از آن جهت بود که صوفیه از ابتدای شکل گیری تا کنون هر روز به شکل جدید در دین اسلام رخنه کرده و صوفیان در دوره‌های مختلف تاریخ با چهره‌هایی جدید که مطابق میل مردم همان زمان بوده است، عقاید خود را به دین اسلام تزریق نموده‌اند، لذا لزوم شناخت عقائد و انحرافات این فرقه، همچنین بررسی دیدگاه‌های آنها از نظر قرآن و اهل بیت علیهم السلام شایان توجه و دقت بیشتر است.

در این سلسله مقالات برای آشنایی بیشتر با این فرقه پس از بحثی کوتاه پیرامون تصوف و نام گذاری آن بیان شد:

در پی انحرافات که پس از گرایش مردم به غیر معصوم و غضب خلافت در اسلام به وجود آمد بذر تفرقه و جدایی در بین مسلمین پراکنده گردید و گام اول فرقه سازی در اسلام برداشته شد. پس از آن در طی حکومت بنی‌امیه و سیاست‌های تفرقه افکنی بنی‌عباس این موج شدت گرفت و یکی از حربه‌های حکومتیان عباسی گردید، تا با پراکنده ساختن مردم از اهل بیت علیهم‌السلام ابر تیره استبداد خویش را به شعاع پانصد سال از تاریخ اسلام بر سر مسلمین بگسترانند.

یکی از این فرقه‌ها که در طول تاریخ، حاکمان ظلم به بهترین وجه از آن بهره جستند تصوف بوده است. خشته‌های اول این فرقه در نیمه قرن دوم هجری یعنی اوائل حکومت بنی‌عباس بر روی یکدیگر نهاده شد و پس از چندی شالوده فرقه‌ای جدید شکل گرفت. در اوائل کار فقط اندکی میل به افکار راهبانه مسیحی وجه تمایز صوفیان از غیر آنها بود ولی اندک اندک در اثر تماس با دیگر غیر مسلمانان و مطالعه کتب ترجمه شده آنها از قبیل اقوام هند و بودائیان و فلاسفه یونان و مذاهب ایران باستان و... انحرافات آنها عمق بیشتری یافت، تا آنجا که بزرگان دین، آنان را خطری جدی برای عقائد مسلمین دیده و در مقابل عقائدشان جبهه گرفتند. این مخالفت‌ها تا حدی پیش رفت که به فتوای جمعی از علماء، منصور حلاج از سردمداران تصوف به علت عقاید ضد اسلامی که داشت به دار آویخته شد، از این پس متصوفه در صدد تطبیق ظاهر خود با مسلمانان بر آمده، هر روز عقایدشان را در قالبی جدید به جامعه اسلامی ارائه می‌نمودند.

این عقاید و اعمال انحرافی که در طول تاریخ باعث نفرت مسلمین از صوفیه بوده است، به طور خلاصه عبارت اند از: حلول، اتحاد و وحدت وجود - فنا - عشق (به معنای خاص) - ریاضت‌های غیر شرعی - سماع - سقوط تکلیف - مبنا قرار دادن کشف و شهود برای اثبات اعتقادات - صلح کل و اتحاد مذاهب و...

و از آنجا که این عقاید با تعالیم اسلام کاملاً بیگانه است و حتی بعضی از آنها (از جمله وحدت وجود و فنا) موجبات شرک به خداوند متعال را به دنبال دارد و به صراحت در آیات و روایات مردود اعلام شده‌اند بر آن داشته شدیم تا در پی یافتن ریشه‌های این عقاید در مکاتب غیر اسلامی که همزمان با شکل‌گیری صوفیه با مسلمانان رابطه داشتند تحقیق بیشتری داشته باشیم، تا شاید ریشه‌های این عقاید را در این مکاتب پیدا کنیم.

در شماره قبل تعدادی از نظرات و اعمال مکاتب هندی و مسیحیت را که با اندکی تغییر در نام و ظاهر، در تصوف اسلام مشاهده می‌شود بررسی نمودیم، در این شماره ادامه این بحث را با بررسی دیدگاه‌های یونانیان و ایرانیان باستان به پایان می‌بریم.

بررسی عقاید صوفیه در یونان

یونان از سالها پیش حتی قرن‌ها قبل از میلاد مسیح، مهد پرورش عقاید و افکار خرافی صوفیانه بوده است. عقاید و افکاری که با اندکی تغییر در اسامی یا مشخصه‌های ظاهری، عیناً در صوفیه اسلام به چشم می‌خورد، که از جمله می‌توان به کشف و شهود، وحدت وجود، خیالی بودن عالم، ریاضت، عشق، سیر و سلوک، قوس صعود و نزول، اسرار و رموز و... اشاره نمود.

دکتر زرین کوب در این مورد می‌نویسد:

در نزد یونانیان قدیم نیز در ضمن مراسم و تشریفات که به نام اسرار و رموز بجا آورده می‌شد، ریشه بعضی تمایلات قدیم عرفانی را می‌توان جست.

در قسمتی از این مراسم که غالباً تطهیر و روزه و نوعی تعمید در آن ضرورت داشت سالک مبتدی درون غارهایی تاریک که عبور از آنها به منزله عبور از عوالم زیر زمینی تلقی می‌شد به جذبه و خلسه نائل می‌آمد و از تعلقات فردی و می‌رست و به خدا اتصال می‌یافت. بدین گونه، مراسم مربوط به «رموز واسرار» منسوب به دیونیوزوس تا حدی متضمن فکر عرفانی اتحاد انسان با خدا بود.

مراسم مربوط به اورفه یا ارفیوس نیز از تمایلات عرفانی یونانیها خبر می‌دهد. جمعیت منسوب به او لباس سفید می‌پوشیده‌اند و از خوردن گوشت اجتناب می‌کرده‌اند چنان که در میادی و تعالیم آنها نیز طنین کهنه‌ای از آهنگ صدای «تی» مولوی و از قصه روح غربی که در بیان افلاطون از دیار آشنایی جدا مانده است انعکاس دارد و همین اشتیاق روح برای بازگشت به سر منزل دیرینه خویش مکرر نزد این حکیم یونانی با زبان شاعرانه بیان شده است.

باری انجمن‌های اخوت منسوب به اورفیوس و به اصحاب فیثاغورس که اهل اسرار بوده‌اند از قدیمی‌ترین نمونه‌های عرفان فلسفی یونانی است و بعضی نشانه‌های این گونه عرفان را در مجامع کلی‌ها و رواقیان نیز می‌توان نشان داد.

حکمت افلاطون از جهت اشتمال بر عرفان مشهور است و مخصوصاً عرفان مسیحی از آن بسیار بهره یافته است اما حکمت ارسطو نیز که غایت فلسفه را تشبه به اوصاف الوهیت می‌پندارد و تأثیر خداوند را در گردش جهان به کار معشوقی که عاشق خود را می‌گرداند تعبیر می‌کند از عناصر عرفانی خالی نیست.<sup>۱</sup>

برمانیدس که یکی از معتبرترین حکمای یونان باستان است و در حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته است چنین اعتقاد دارد:

شخص خردمند جز به وجود واحد که کل وجود و وجود کل است قائل نتواند شد و به محسوسات نباید اعتماد کرد که انسان را به خطا می‌اندازد و درباره وجود، آنچه غیر از وحدت و سکون به نظر آید گمان و پندار و عاری از حقیقت است.<sup>۲</sup>

و نیز نقل شده که استاد برمانیدس اسکسوفان حکیم، کل کائنات را یک جوهر اصلی دانسته و آن را خدای بی همتا گفته و تمام اشیای عالم را واحد محض دانسته است.<sup>۳</sup>

همچنین افلاطون که در سنه ۴۲۷ پیش از میلاد مسیح متولد شد، اساس حکمتش بر این است که: «محسوسات ظواهرند نه حقائق.»<sup>۴</sup>

به عبارت دیگر در نزد وی هر چیز صورت یا مثالش حقیقت دارد و آن یکی است و مطلق و لا یتغیر و فارغ از زمان و مکان و ابدی و کلی و افرادی که به حس و گمان ما در می‌آیند نسبی و متکثر و متغیر و مقید به زمان و مکان و فانی‌اند و فقط پرتویی از مُثُل (جمع مثال) خود می‌باشند و نسبتشان به حقیقت مانند نسبت سایه است به صاحب سایه و وجودشان به واسطه بهره‌ای است که از مُثُل یعنی حقیقت خود دارند و هر چه بهره آنها از آن بیشتر باشد به حقیقت نزدیک‌ترند.<sup>۵</sup>

و بر این باور است که:

درک این عالم و حصول این معرفت برای انسان به اشراق است که مرتبه کمال علم باشد و مرحله سلوک که انسان را به این مقام می‌رساند عشق است و در باب عشق افلاطون بیان مخصوصی دارد و می‌گوید روح انسان در عالم مجردات پیش از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و حسن مطلق یعنی خیر را بی پرده و حجاب دیده است پس در این دنیا چون ظاهری و نسبی و مجازی را می‌بیند از آن زیبایی مطلق که پیش از این درک نموده یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را بر می‌دارد، فریفته جمال می‌شود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او پرواز کند.

لذا معتقد است انسان به کمال دانش وقتی می‌رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد.

اثبات وجود باری به عقیده افلاطون به استدلال میسر نیست [بلکه] به کشف و شهود است همچنان که وجود خورشید را جز به مشاهده آن نتوان مدلل نمود که آفتاب آمد دلیل آفتاب.<sup>۶</sup>

در کتب یونانی منسوب به هرمس نیز می‌توان آثاری از عرفان ادوار اخیر یونانی را یافت، عرفانی که رنگ تعالیم افلاطون و ارسطو و رواقیان را دارد:

خدای هرمس خدای نور، خدای خیر و خدای جمال است و این عالم صورت او و فیض وجود اوست پس انسان که جوهرش با خدا یکی است [لوقتی به معرفت او نائل شود، به مرتبه خدایی می‌رسد، بلکه با همه کائنات متحد و متصل می‌گردد].<sup>۷</sup>

نو افلاطونیان و عقاید صوفیه

مؤسس این سلسله را آمونیاس ساکاس از مردم مصر می‌دانند که در پایان مائه دوم و نیمه اول مائه سوم میلادی در اسکندریه می‌زیسته است. و لیکن از احوال و تعلیمات او چندان آگاهی نداریم و کلیه فلسفه‌ای که به افلاطونیان اخیر منتسب است و در واقع باید حکمت اشراقی و عرفان نامید، مربوط به فلوطین نامی است از یونانیان مصر که اصلاً رومی بوده و در اسکندریه درک خدمت آمونیاس ساکاس نموده و به برکت همدمی او از فلسفه و عرفان بهره‌مند و خواهان آشنایی با حکمت ایرانیان و هندیها گردیده و برای این مقصود همراه گردیانوس امپراتور روم که با شاپور این اردشیر ساسانی جنگ داشت به ایران آمد و در بازگشت به روم رفته آنجا ماند و تعلیم و ارشاد کرد تا در سال ۲۷۰ میلادی در گذشت. بسیار کسان به او ارادت می‌ورزیدند که از جمله گالیانوس امپراتور روم و زوجه او بودند. نزد مریدان و پیروان مقامی ارجمند داشت و صاحب کشف و کرامتش می‌دانستند. در اینکه سالک و مرتاض بوده حرفی نیست.<sup>۸</sup>

جالب توجه آنکه برخی از متفکران غربی احتمال داده‌اند که فلوطین خود در این نوع از تعبیر، ملهم از عرفان هند باشد. چنان که گفته‌اند:

در زمانی که فلوطین در اسکندریه به سر می‌برد عده‌ای از هندیها نیز در آنجا روزگار می‌گذراندند. فلوطین به هند بسیار علاقه مند بود و در سالهای آخر عمر تصمیم به زیارت هند گرفته بود بنابراین – هرچند اثبات نشده اما – محتمل است که او تأملات هندی را به صورت غربی در آورده باشد.<sup>۸</sup>

تعالیم وی بوسیله شاگرد برجسته‌اش «فورفریوس»، در شش کتاب و هر کتاب در نه قسمت تدوین شد، که به «نه گانه‌ها» یا «تسعیات» معروفند.

مسأله تشابه بین عرفان و تصوف اسلامی و فلسفه نوافلاطونی امری روشن و بدیهی است. و تحقیقات مورخین و نیز مقایسه آراء و عقاید دو مسلک، مؤید این مطلب است.<sup>۹</sup>

فلوطین که با استاد خویش آمونیاک ساکاس بانی فلسفه نوافلاطونیان شد الهیات افلاطونی را صورتی قوی‌تر و روشن‌تر داد و بدین‌گونه عرفان یونانی را به اوج کمال رسانید. نزد فلوطین عالم به منزله فیضانی است از وجود خدا که به مثابه خورشید است و انسان که وجود او در حقیقت مجموعه بود و نبود است وقتی به نجات واقعی می‌رسد که از طریق معرفت به اتحاد با خدا موفق شود.<sup>۱۰</sup>

فلوطین وحدت وجودی است یعنی حقیقت را واحد می‌داند و احدیت را جمعاً تراوش و فیضانی از مبداء نخستین و مصدر کل می‌انگارد و غایت وجود را هم بازگشت به سوی همان مبداء می‌پندارد که در قوس نزول عوالم روحانی و جسمانی را ادراک می‌کند و در قوس صعود به حس و تعقل و اشراق و کشف و شهود نائل می‌شود.<sup>۱۱</sup>

امکان تقرب به واحد وجود دارد تا آن حد که می‌توان در نوعی اتحاد ناشناخته [حضور] و در ملاقاتی وصف ناشدنی با «واحد» یکی شد.<sup>۱۲</sup>

وی معتقد است برای وصول به او، باید از حس و عقل تجاوز نموده و به سیر معنوی و کشف و شهود متوسل شد و می‌گوید:

نسبت دادن علم و ادراک به خداوند، منافی توحید است؛ زیرا سوای او چیزی نیست که معلوم او تواند شد. مرید نیست زیرا که نقصی در او نیست تا طالب چیزی باشد. کل اشیاء است اما هیچ یک از اشیاء نیست.<sup>۱۳</sup>

خلاصه آنکه:

این عالم، عالم نور و صفا است و معقولات با وجود کثرت واحدند؛ هر یک همه‌اند و همه یکی هستند و عقل آنها را بی واسطه یعنی به اشراق و شهود در می‌یابد. به عبارت دیگر نخستین آیینۀ احدیت عقل است و معقولات نخستین مظهر او

می‌باشند.<sup>۱۴</sup>

عشق از دیدگاه فلوطین

فلوطین مانند عرفای اسلام، عشق را مطرح می‌کند. و احد را عشق می‌خواند و عشق را عامل هدایت و جذب انسان می‌داند. و عشق را متعلق به زیبایی می‌شمارد. زیبایی‌های محسوس و این جهانی را، انعکاس و عاریتی از حسن حقیقی حضرت حق

می‌داند. لذا این زیبایی‌ها را به عنوان «المجاز قنطرة الحقیقة» عامل کشش و جذب سالک به سوی آن جمال حقیقی می‌داند، که به قول جامی:

به هر پرده که بینی پردگی اوست قضا جنبان هر دل بردگی اوست

دلی کان عاشق خوبان دلجوست اگر داند و گرنی، عاشق اوست<sup>۱۵</sup>

به عقیده فلوطین اهل ذوق و ارباب هنر دنبال تجلیات محسوس زیبایی و حقیقت می‌روند؛ اما زیبایی محسوس یعنی جسمانی پرتوی از زیبایی حقیقی می‌باشد که امری معقول است یعنی به قوای عقل ادراک می‌شود.<sup>۱۶</sup>

سیر و سلوک و داشتن پیر و مرشد از دیدگاه فلوطین

از دیدگاه فلوطین در سیر و سلوک، آشنایی به طریق و داشتن پیر و مرشد از ضروریات است و لذا سالک باید به دنبال کسی باشد که آگاه به منازل سلوک بوده باشد. بدون شک کسی می‌تواند راهنما باشد که خود راه را دیده و راهنما باشد. یعنی خودش این راه را طی کرده و از مراتب صعود به خوبی آگاه باشد.

نفس را در جنبه عملی بر اساس قوانین اجتماعی (شریعت) باید از ذرائع پاک ساخته و به فضایل بیارائیم و در جنبه نظری آن را با حکمت و دانائی آراسته کنیم تا بتواند به مقام تجرد رسیده و موجودی متشبه به خدا (خداگونه) گردد و به مرحله استغراق و فنا برسد.

انسان پس از تهذیب نفس و طی درجات سلوک، به مرحله‌ای می‌رسد که در مقدس‌ترین نقطه با الوهیت یگانه می‌گردد. آن جا نگرنده و در نگریسته یکی است. سادگی به کمال است، نه چیزی هست نه شیئی<sup>۱۷</sup>.

مادامی که صورت دیگری در نفس حضور داشته باشد اندیشه‌مان نمی‌تواند احد را درک کند... برای رسیدن به این غایت، باید نفس خود را از اغیار آزاده کرده کاملاً در درون خود فرو روی، بدون هیچ توجهی به آنچه خارج نفس است. حتی ذهن را از تمام صور ذهنی مجرد سازی و حتی خود را نیز فراموش کنی، (در آن صورت) قادر خواهی بود که اینجا به دیدار آن احد نائل آیی... هنگامی که این عروج صورت پذیرفت، این شخص خود با احد یکی می‌شود. هیچ کثرتی نه در درون و نه در روابط بیرونی او یافت نخواهد شد، زیرا در آنجا نه حرکتی در اوست نه احساسی و نه میلی به غیر. در واقع در آنجا نه عقلی است و نه اندیشه‌ای؛ بلکه می‌توان گفت که در آنجا هیچ اثری از خود او نیست<sup>۱۸</sup>.

نظر دکتر غنی در مورد تاثیر صوفیه از نو افلاطونیان

دکتر غنی که مثنوی مولوی را جامع‌ترین کتاب تصوف و با حالترین منظومه عرفا می‌نامد، در مورد تأثیر آن از تعالیم نو افلاطونی چنین می‌گوید:

مثنوی ملای رومی از همان بیت اول که:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند      وز جداییها شکایت می‌کند

تا پایان دفتر ششم که:

چون فتاد از روزن دل آفتاب      ختم شد و الله اعلم بالصواب

که قریب بیست و شش هزار بیت است، همه کتاب مملو از نکات و اشارات حکمت نو افلاطونی است که مولانای رومی رنگ قرآن و حدیث به آن زده به مذاق مسلمین در آورده و با بهترین اسلوب بیان کرده است. حتی همان مقدمه دفتر اول که بهترین مثال حسن شروع است و شاید کمتر کتاب نظم و نثری مقدمه‌ای به این شیوایی و تناسب داشته باشد، یعنی پنجاه بیت اول کتاب، مجمل و خلاصه‌ای است از اصول عقاید و امتهات مسائل نو افلاطونیان.

و پس از آن اشعاری از مولوی، سنایی، عطار، جامی، ابن سینا، سهروردی و ابن فارض، که مناسب حکمت نو افلاطونی باشد بر تأیید ادعای خود می‌آورد و می‌گوید:

حاصل آنکه عقاید نو افلاطونی، از قبیل وحدت وجود و اتحاد عاقل و معقول و فیضان عالم وجود از مبدأ اول و گرفتاری روح انسان در بند بدن و آلودگی به آلیشهای ماده و میل روح به بازگشت به وطن و مقر اصلی خود و راهی که برای بازگشت و اتصال با مبدأ اول باید پیمود و عشق و مشاهده و تفکر و سیر در خود و ریاضت و تصفیه نفس و وجود و مستی روحانی و بی خودی و بی خبری از خود و از میان بردن تعینات و شخصیت خود که حجاب بزرگ اتصال به خدا است و عرفا در این موضوع گفته‌اند که وجودک لایقاس به ذنب و فنای کامل جزء در کل و امثال آن عقاید و آراء، تأثیر بسیار عمیقی در تصوف نظری اسلام نموده و در ادب ایران و عرب سبب پیدا شدن اشعار و لطایفی شده که در حکم جواهر گرانبهای ادبیات دنیا است.

از چیزهای مهمی که تصوف از نوافلاطونی اقتباس کرده و در آن بحث بسیاری کرده و آن موضوع را پرورش داده است مسئله «عشق به خدا» است که صوفی آن را مدار همه جد و جهدهای خود قرار داد و مابقی چیزها از قبیل زهد و ذکر و ریاضت و مقامات مختلف سلوکی همه تابع این اساس شد. صوفی می‌خواهد با پر عشق، به خدا برسد، بنابراین مطمح نظر تصوف، از فلسفه بالاتر و برتر است. زیرا غایت قصوای فلسفه و کمال مطلوب حکمت آن بود که انسان شبیه به خدا که مثال خیر و جمال و کمال است بشود، در صورتی که تصوف می‌خواهد انسان در ذات الهی محو و فانی شود و با این فنا خدا شود.

پیدا شدن این گونه افکار در تصوف که بعضی از آنها صریحاً مخالف با عقیده توحید اسلامی است صوفیه را مورد تکفیر و مزاحمه فقها و متشرعین قرار داد و زندگی را بر آنها دشوار کرد. صوفیه که نمی‌خواستند از اسلام خارج باشند یا خارج شمرده شوند، از یک طرف دست به تأویل و تفسیر عارفانه قرآن زده، تصوف را با اسلام توفیق دادند که این امر مخصوصاً در قرن چهارم و پنجم رایج شد و از طرف دیگر متوسل به رمز و سرّ شده، خود را در بیان حقایق عرفانی به تعبیرات مخصوص مقید ساختند؛ به این معنی که در پرده حرف می‌زدند و کلمات را در معانی مجازی و گاهی مجاز بسیار دور به کار می‌بردند و پیروان تصوف را به کتمان و سرّ و لب فروبستن توصیه نموده تعلیم می‌دادند.

هر که را اسرار حق آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند<sup>۱۹</sup>

دلایل نفوذ عقاید نو افلاطونیان به صوفیه

تأثیر عقاید نوافلاطونیان و خود فلوطین در میان مسلمین، از مسائلی است که نظر مورخین و مستشرقین را متوجه خود ساخته است. در این باره تحقیقات نسبتاً مفصل و جامعی نیز صورت گرفته است. ولی علیرغم این تحقیقات و بررسیها هنوز مسأله کیفیت اقتباس از آراء و عقاید نوافلاطونیان دقیقاً روشن نیست. درباره اولین اقتباسها از سوی مسلمانان نظرانی ابراز شده است. یک نظر آنست که مسلمین، از طریق راهبان و آباء کلیسای مسیحی، که عمدتاً از فرقه یعقوبیه بودند و در حوالی سوریه زندگی می‌کردند و نیز بوسیله مدرسه جندی شاپور خوزستان و صابیان حرّان در بین النهرین، با آراء نوافلاطونیان آشنا شده‌اند.

یک عقیده دیگر آن است که بعضی از مشایخ اولیه صوفیه یعنی ذوالنون مصری (۲۴۵-۱۸۰ هـ ق) و جنید بغدادی (متوفی ۲۹۸ هـ ق) با عقاید نوافلاطونی آشنائی داشته‌اند و این عقاید بصورت شفاهی به گوش آنها رسیده است.

یکی از مستشرقان معاصر بنام ریچارد فرانک برآنست که جهم بن صفوان (متوفی ۱۲۸ هـ ق) قبل از هر کس با آراء نوافلاطونیان آشنائی داشته است و مسئله تنزیه مطلق خداوند را از آنها اخذ کرده است.

این سه نظر مجموع نظراتی است که پیرامون زمینه‌های اقتباس قبل از ترجمه کتب نوافلاطونی به زبان عربی ابراز شده است. در قرن سوم هجری ابن ناعمه مسیحی (متولد ۲۲۰ هـ ق) بخواش الکندی نخستین فیلسوف اسلامی (۲۶۰-۱۸۵ هـ ق) کتاب اثولوجیای فرفوریوس را از زبان سریانی به عربی ترجمه کرده است.

اثولوجیا کتابی است که فرفوریوس، به قصد تفسیر نظریات استاد خویش، یعنی فلوطین، آنرا نگاشته است و اصولاً شباهت زیادی نیز با کتاب نه گانه‌های فلوطین دارد.

کتاب دیگری که پیرامون عقاید نوافلاطونیان، در عالم اسلامی وجود دارد «الخير المحض» نام دارد، که پروکلس، یکی از پیروان فلوطین نوشته است. این کتاب بخشی از کتاب اصول ربوبیت پروکلس است که توسط مسلمین ترجمه شده است.

به هر حال این کتاب و رسالات و احتمالاً آموزش‌های شفاهی، سبب اشاعه فلسفه نوافلاطونی در عالم اسلامی شده است. بعدها فارابی و ابن سینا و شیخ اشراق به آثار نوافلاطونی، به ویژه اثولوجیا، التفات داشته‌اند. و شیخ اشراق بیش از هر کسی از عقاید نوافلاطونی بهره برده است. علاوه بر این اشخاص باید از گروه «خوان الصفا» نیز یاد کرد. این گروه در حدود سال (۳۷۳ هـ ق) معروف بوده‌اند و به جهت تشابهات زیادی که بین عقاید آن‌ها و نوافلاطونیان وجود دارد، می‌بایست به این گروه نیز در اشاعه تفکر نوافلاطونی توجه نمود.<sup>۲۰</sup>

ریشه های تصوف در ایران باستان

با وجود اینکه مطالعات و تحقیقات نسبتاً زیادی درباره تاریخ فلسفه‌های گوناگون به عمل آمده و کتاب‌های متعددی در این زمینه توسط خود شرقی‌ها و خاورشناسان و اساتید فلسفه به رشته تحریر در آمده ولی متأسفانه فلسفه اشراق ایرانی که بی شک از نظر فلسفی و تاریخ فلسفه حائز اهمیت می‌باشد همچنان در بوته اجمال مانده و اطلاعات مفصل و مشروحی از تاریخ آن در دسترس قرار نگرفته است. قدر مسلم این است که ایرانیان در قدیم از یک مشرب مخصوص فلسفی که ما آن را فلسفه اشراق ایرانی می‌نامیم برخوردار بوده و متفکرین و حکما با مبانی و اصول این فلسفه، مسائل کلی جهان و کیفیت اسرار آمیز روابط موجودات را پیش خود حل و فصل می‌نمودند. عقائد و افکار فلسفه اشراقیون ایرانی در طرز تفکر بیگانگان و سیستم‌های دیگر فلسفی نیز بی تاثیر نبود.

فلسفه افلاطونیان جدید که یکی از مهم‌ترین مکتب‌های فلسفی قدیم می‌باشد به نوبه خود از فلسفه اشراق ایران بهره برده. «فلوطین» پیشوا و بنیان گذار فلسفه افلاطونیان جدید ضمن مسافرتی که به ایران نموده با مکتب فلسفی فلاسفه اشراقیون ایرانی آشنائی کامل یافته و پس از وی نیز شاگردان و پیروانش به ایران آمده و پس از فرا گرفتن مطالب فلسفی و افکار عرفانی ایرانیان به موطن خویش (اسکندریه) باز گشته‌اند.<sup>۲۱</sup>

مرحوم فروغی می‌گوید:

اما اینکه آیا عرفا و اشراقیون ما مشرب عرفان را از فلوطین و پیروان او دریافته یا مستقیماً از منابعی که فلوطین اقتباس نموده گرفته‌اند این مسأله غامضی است که حل آن اگر که ممکن باشد محتاج به تحفص بسیار و از گنجایش بحث بیرون است. نظر به کمال شباهت حکمت افلاطونیان اخیر با تعلیمات عرفانی و تصوف مشرق زمین و به ملاحظه اینکه در مائه ششم میلادی جمعی از حکمای یونان که از افلاطونیان اخیر بودند به ایران آمدند بعضی از محققین بر این شده‌اند که عرفان و تصوف ما از آن منبع بیرون آمده است اما از آنجا که می‌دانیم فلوطین خود برای استفاده از حکمت مشرق به ایران آمده و از گفته‌های دانشمندان و اشراقیون اسلامی هم بر می‌آید که در این کشور از دیرگاهی حکمائی بوده‌اند که در مسلک اشراق قدم می‌زده‌اند، می‌توان تصور کرد که افلاطونیان اخیر عقائد خود را از دانشمندان مشرق گرفته باشند. اشاراتی که بعضی از نویسندگان یونان به مرتاضین هند کرده و ایشان را حکمای عربان خوانده‌اند نیز می‌توان مؤید این نظر دانست.

افلاطونیان اخیر یعنی پیروان فلوطین بسیار بوده و بعضی از ایشان در حکمت مقام بلند داشته‌اند اما جماعتی هم در عقاید باطنی و سرّی مبالغه کرده به اوراد و اذکار پرداختند بلکه به طلسم و سحر و جادو نیز اشتغال یافتند و معجزات و کرامات و خوارق عادت را پیشه خود ساختند.<sup>۲۲</sup>

از فلاسفه بعد از اسلام نیز شیخ شهاب‌الدین سهروردی تمایل بیشتری به فلسفه ایران باستان ابراز نمود و در کتاب معروف خود (حکمة الاشراق) عقائد و افکار عرفانی و فلسفی حکمای ایرانی را به سبک نوینی پروراند و از این راه اساس و مبانی فلسفه اشراق را روشن تر و به صورت یک مشرب فلسفی نوینی در آورده است.

و نیز صدرالمتألهین شیرازی و حاجی ملاهادی سبزواری در مسأله اصالت وجود و تشکیک در وجود که از بحث‌های اساسی فلسفه مخصوصاً «فلسفه متعالیه» آن دو محسوب می‌شود عقیده حکمای فرس (ایرانی) قدیم را بنام فلسفه فلهویین (پهلویین) یاد کرده و نظریه و عقیده آنان را پس از تشریح و تأیید پایه و اساس سیستم خاص فلسفی خود قرار داده‌اند.

نفوذ فکری صوفیان ایرانی در تحولات عرفانی تصوف اسلامی به قدری روشن و در عین حال جالب است که عده‌ای از نویسندگان به اصطلاح ناسیونالیست چنین معتقد شده‌اند که: تصوف اسلامی ایرانی دارای اصالت خاصی است و فقط در کادر اسلام نبایستی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد. زیرا اصول طریقت تصوف در بسیاری موارد با قوانین دین مبین اسلام

معارض است. روح ایرانی در طریقت تصوف در اوج صفا و عظمت خود جلوه نموده است. تصوف اسلامی ایرانی مظهر عظمت معنوی و صفای دل و کمال عقل و بزرگی روح و بیان کننده خصوصیات ملی و نژادی ایرانیان است. همانطور که دلاوران ایرانی استقلال سیاسی ایران را به نیروی بازو و ضربات شمشیر حفظ نمودند، به همان گونه عرفای بزرگ ایرانی با نیروی عرفان ملکوتی خود، اصالت نژاد و آزادی و وسعت و استقلال اندیشه و روح ایرانیان را در برابر اسلام عربی باقی نگاه داشتند

تنها خصوصیت تصوف اسلامی زهد و پرهیزگاری بوده است نه درک مقام شهود و حقیقت اشراق و این مخصوص فکر ایرانی است. ریاضت و پشمینه پوشی مربوط به طریقه رهبانیت مسیحیان و فلسفه یوگ هندی و طریقه کشف و شهود مربوط به فلسفه هند و ایران باستان و فلسفه اشراق مختص و منحصر به فلسفه ایران باستان است.

پس از تماس مسلمانان با سیاحان و رهبانان مسیحی و نیز بعدها پس از انتشار اسلام در سوریه و عراق و مصر که این تماس بیشتر شد، تصوف اسلامی که با قوانین شریعت اسلام مطابقت داشت، با طریقه رهبانیت مسیحیان و دیر نشینان نسطور از گوشه‌گیری و ترک تعلقات دنیوی و ترک نکاح و سیاحت، که مخالف احکام اسلام بود،<sup>۲۱</sup> آمیخته گردید و صورت خاصی به خود گرفت. پس از آن که ایرانیان مغلوب قوم عرب گردیدند و برای حفظ جان زیر بار دینت اسلام رفتند، چون اختلاف نژادی و اوضاع اجتماعی و سبک زندگی بین قوم عرب و ایرانی بسیار شدید بود و خصوصاً به علت سوء رفتار بنی‌امیه، ایرانیان گذشته از مبارزات سیاسی و ادبی، با نیروی اندیشه فلسفی به مبارزه پرداختند و یکی از محصولات این تلاش فکری طریقت تصوف اسلامی ایرانی بود.

بدین ترتیب که با استادی کامل تصوف اسلامی را با پوسته‌های رهبانیت مسیحیان در قالب افکار ایرانی که متکی به فلسفه ایران باستان بود ریختند تا شکل کاملاً جدیدی پیدا کرد و بعد با فلسفه یونان و بخصوص افکار افلاطونیان جدید که از فلسفه ایران باستان متأثر بود آمیختند و سپس آنرا با فلسفه و افکار هندی تلفیق و تکمیل نمودند تا به مرحله ذوق و رشد و کمال رسید، به طوری که به هیچ وجه قابل مقایسه با تصوف اسلامی نبود. به قول گولدزیهر مستشرق معروف، تصوف اسلامی عبارت از زهد محض و واجد خصوصیات بوده است که نمی‌توان آن را با تصوف اعصار بعد که صیغه ایرانی داشت مشترک دانست، مثلاً زندگانی اهل صفا به هیچ روی با روش صوفیان پایکوب مکتب شیخ ابوسعید وجه مشترکی ندارد، تصوف ایران بعد از اسلام در حقیقت عکس العمل روح آریایی در مقابل سلطه نژاد سامی بوده است.<sup>۲۲</sup>

گر چه این مطلب با چنین اغراق تعصب آمیزی دور از واقعیت است ولی جای تردید نیست که فکر ایرانی در گسترش کیفی تصوف تأثیر به‌سزایی داشته است.

مسلك مانی

آیین مانی بر خلاف فلسفه باستان ایران که جنبه‌های نظری و عرفانی تصوف در آن نفوذ داشت بیشتر روح تصوف عملی را در خود پروراند است.

این آیین که در زمان سلطنت شاپور اول به سال ۲۴۰ میلادی توسط مردی از بابل به نام مانی (۲۱۵-۲۷۶- یا ۲۱۶- ۲۷۷ میلادی) ظهور نمود در حقیقت مخلوطی از آیین زرتشت و مسیحیت و تعلیمات بودا و افکار عرفانی ایران باستان محسوب می‌شود.

مانی مدعی بود که وی همان فارقلیط که عیسی به ظهور او بشارت داده بود می‌باشد و برای تکمیل تعلیمات و آیین عیسی آمده است.

به عقیده مانی انسان نیز مانند همه چیز از دو قسمت آشتی ناپذیر (دو زوران، یعنی دو ازلیت) نور و ظلمت تشکیل یافته و همواره مظاهر آن دو در زندگی انسان منعکس می‌باشد چنانکه جنبه‌های معنوی زندگی از قسمت اول و جنبه‌های مادی و لذائذ و شهوات آن اهریمنی و از ظلمت سرچشمه می‌گیرد و روی این اصل تعلیم می‌داد که انسان باید برای آزادی روح خویش و نجات از اهریمن ظلمت از راه ریاضت‌های شاقه و ترک مشتهیات کوشش نماید و آنهایی که می‌خواهند به مرتبه جاودانی نور (فنا و نیروانا) برسند باید از توالد و تناسل و زناشوئی و شهوت و لذائذ مادی و اشتها اجتناب ورزند و به حالت «تجرد» و «فقر» و «توکل» و «انزوا» و «ریاضت کشی» و «ترک حیوانی» به سر بردند و حتی برای یک بار هم به خوردن گوشت اقدام نکنند و همواره به حال روزه (روزه وصال) باشند.

این روش افراطی صوفیانه در آیین مانی بیشتر مربوط به طبقه‌ای بود که به نام «صدیقون» نامیده شده و بمنزله کشیش‌های این آیین محسوب می‌شدند و اما طبقه دیگر که «سماعون» بودند در پاره‌ای از امور مذکور آزادی داشتند و می‌توانستند مثلاً همسر اختیار نموده و زندگی نسبتاً عادی داشته باشند.

پس از آنکه مانی به دستور پادشاهان ایران کشته شد مانویین در شرائطی سخت قرار گرفتند و از این رو در نقاط مختلف کشورهای همسایه پراکنده شده اغلب به حالت دوره‌گردی و خانه بدوشی شبیه مرتاضان هندی به سیاحت پرداختند و از این رو آیین مانی پس از مرگ وی در چین و ترکستان و بین‌النهرین و مغولستان و همچنین پاره‌ای از نقاط آفریقا چون مصر و الجزیره انتشار یافت و پس از انتشار اسلام و اختلاط مسلمین با ملل مختلف عده زیادی از دوره‌گردان و مرتاضان مانوی در بین مسلمین نیز پیدا شدند تعداد مانویین و میزان نفوذ آنها در زمان خلافت المهدی به اندازه‌ای زیاد شده بود که به دستور المهدی خلیفه عباسی همه مانویان تحت تعقیب قرار گرفتند و بالاخره عده‌ای از آنها کشته شده و بقیه با تغییر نام و عنوان ظاهری همچنان با عقائد و افکار خاص خود در جامعه مسلمین مستهلک گردیدند.

از جمله آدابی که به مانویان نسبت می‌دهند و از امتیازات آنها به شمار می‌رفته دوره گردی و تجرید و عشق ورزی با امردان و عشریه گرفتن و درجات هفتگانه (که در بعضی از فرق چهارگانه بوده است) می‌باشد.

و قسمت عمده همین افکار و آداب آیین مانویت به توسط مانویین فراری در کادر نوپیدای تصوف که در آن زمان در میان مسلمین پیدا شده بود ماهرانه به کار رفت.

گاهی پیروی تصوف از آیین مانی بسیار آشکار است. پیش از این اشاره رفت که مانویان به فکر نورانی و هوش نورانی و در برابر آن به فکر ظلمانی و حس ظلمانی و هوش ظلمانی معتقد بوده‌اند متصوفه ایران نیز به نور ابیض و نور اسود معتقد بوده‌اند و شیطان را نور اسود می‌دانسته‌اند.

... در همه فرق تصوف ایران درجاتی بوده است که تازه وارد می‌بایست از درجه پست‌تر تدریجاً به درجات بالاتر برود تا آنکه شایسته ارشاد بشود.

... درجات در فرق مختلف تفاوت داشته و در بیشتر از فرقه‌ها هفت درجه بوده و در برخی تنها چهار درجه بوده و پیداست تقلید از درجات چهارگانه مانویان یعنی استاد و شاگرد و برگزیده و شنونده بوده است.

... این نکته نیز از بدیهیات است که خانقاه از ابتکارات متصوفه ایران بوده است. تردیدی نیست که صوفیه ایران مراسم و آیین خانقاه را از مانویان گرفته‌اند و این کلمه در زبان تازی حتماً معرب خانگاه فارسی است و این که آن را «خوانق» جمع بسته‌اند جمع جعلی است. چنان می‌نماید که کلمه خانگاه را در این مورد برای جایگاهی که پیروان طریقه‌ای در آن گرد آیند و در آنجا منزل کنند و به عبادت و ریاضت بپردازند مانویان وضع کرده باشند و تا دوره اسلامی مانویان ایران به این جایگاه دینی خود خانگاه می‌گفته‌اند چنان که مؤلف حدودالعالم من المشرق الی المغرب که کتاب خود را در سال ۳۷۲ هجری تألیف کرده است درباره شهر سمرقند می‌گوید: اندر وی خانگاه مانویان است و ایشان را نغوشاک خوانند<sup>۲۱</sup>.

زرتشتیان

نویسنده کتاب ریاض السیاحه (از اقطاب فرقه نعمت الهی) در این باره چنین

می‌نویسد:

گروهی از زرتشتیان و مه‌آبادیان نیز اهل حال هستند و طریق ریاضت و مجاهدات و روش باطن می‌سپارند و از این راه در تزکیه نفس و تخلیه سر و تخلیه روح می‌کوشند و به حالت تجرید و پرهیزکاری و توکل و بردباری به سر می‌برند به عقیده این گروه طالب یزدان باید از نخست ترک دین و آباء خویش نماید و با همه خلق صلح کند و بامر دانا خلوت گزیده و از غذای معتاد روزانه مقداری کم کند و طریقه ریاضت را از راه گرسنگی و خاموشی و بیداری و تنهائی و یاد یزدان دنبال نماید.

این گروه اذکار مخصوصی دارند از آن جمله ذکر چهار ضرب (روبیست) است که به ترتیب ذیل انجام می‌گیرد:

سالک چهار زانو می‌نشیند پای راست خود را بالای پای چپ و پای چپ را بالای ران راست می‌گذارد و دست‌ها را از پشت سر به پاها بند می‌کند به طوری که با دست راست سر انگشت پای چپ و با دست چپ سر انگشت پای راست را می‌گیرد و چشم‌های خویش بر بینی می‌اندازد و نفس را از سر ناف با قوتی هر چه بیشتر برآورده و سر را در آن هنگام راست نماید و به حالت ذکر به سوی پستان راست اشاره نماید و بدین ترتیب در زیر پستان چپ که محل قلب است ضم نماید<sup>۲۲</sup>.

طریقه دیگر آنکه به دستور پیر دست از کار بردارد و به گوشه خلوت و عزلت نشیند و دل را با عالم بالا بندد و به ذکر خفی یا جلی مشغول شود.

دیگر آن که سالک پیکر پیر و مرشد خود را در نظر بگیرد و چنان داند که وی حاضر و ناظر است و حقیقت پیر را بی چون و چگونه و بی مثل و نمونه داند و از جمیع اشکال و الوان و صفت بیرون و منزله شناسد و پیوسته بر این فکر ادامه دهد و همه حواس ظاهری و باطنی را در آن متمرکز سازد و جمیع موجودات را عدم انگارد. در این حالت است که غیب و بیخودی بر سالک دست می‌دهد و بیرنگی و اتحاد بر وی هویدا می‌گردد و خیال دوئی و دورنگی از میان بر می‌خیزد!<sup>۲۳</sup>

نتیجه

با بررسی مسائلی چند از قبیل تاریخچه پیدایش تصوف، همچنین علل شکل‌گیری آن و عقاید انحرافی آنها، قوی‌ترین احتمال در شکل‌گیری عقاید صوفیه، که با روش و تعالیم اسلام ناسازگار است، اخذ این عقاید از غیر مسلمانان می‌باشد و همانطور که گذشت با مطالعه در آیین‌های غیر اسلامی از قبیل هند، یونان، ایران باستان و تعالیم مسیحیت این احتمال به یقین نزدیک‌تر می‌شود.

حال اگر هیچکدام از ادله فوق را نپذیریم و موضوع اخذ اعتقادات صوفیه از غیر مسلمانان را فقط یک احتمال در نظر بگیریم، ناگزیر طبق آنچه صوفیه معتقدند (که اصل باطن دین است و پس از دستیابی به باطن، ظواهر از اهمیت خود ساقط می‌شوند) باید بپذیریم؛ یوگیان هند و افرادی مثل فلوطین و یا گروهی از معتقدان به آیین‌های ایران باستان و مانند آنها پیش از این، به چنین اعتقادی رسیده‌اند. اعتقادی که با اصل و ریشه دین مبین اسلام سازگار نیست و با آیات قرآن و روش انبیاء هماهنگ نمی‌باشد. زیرا که اسلام با تمام توجه تامی که به باطن دارد هرگز از ظاهر غفلت نورزیده و آن را مهم شمرده است. مضاف بر این که روش پرداختن اسلام به باطن روش خاصی است که با روش‌های مذکور تطبیق نمی‌کند.

بهر حال اگر عقاید متصوفه را صرف نظر از کجایی بودنش بررسی کنیم به انحرافات عمیقی در توحید و دیگر اصول اعتقادی خواهیم رسید که در شمارگان بعد به آن می‌پردازیم.

در شماره‌های قبل و مقاله حاضر بطور اجمال تعدادی از عقاید انحرافی صوفیه بررسی شد و در ادامه ریشه‌های غیر اسلامی این عقاید را در مکاتب غیر اسلامی بررسی نمودیم.

در شماره‌های بعد از این سلسله مقالات به بررسی دقیق‌تر این عقاید و اعمال انحرافی و مخالفت آنها با تعالیم اسلام خواهیم پرداخت.

ان شاء الله تعالی ادامه دارد....

أ – لازم به ذکر است آنچه در تعالیم اسلام در باب توحید وارد شده است کاملاً مخالف این موضوع می‌باشد و در احادیث مختلف که از ائمه معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده به وضوح بر این مطلب تأکید شده است که رابطه بین خالق و مخلوق تباین کامل است و هیچگونه سنخیتی بین خالق و مخلوق وجود ندارد، برای مثال در توحید صدوق از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده است: «... ذاته حقیقه و کنهه تفرقه بینه و بین خلقه...» و یا از حضرت امام حسین علیه‌السلام در صحیفه سجادیه آمده است:

«انت الذی انشأت الاشیاء من غیر سنخ» و امثال این احادیث، به شیوه‌های مختلف در لسان ائمه علیهم‌السلام به چشم می‌خورد و انشاء الله در مباحث آینده بیشتر به این مهم خواهیم پرداخت.

أ – ابن‌الجوزی در کتاب تلخیص ابلیس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمودند: لازم‌ام و لاجزام و لارهبانیة و لاتبتل و لا سیاحه فی الاسلام، یعنی حلقه در بینی آویختن و حلقه موئین در منخرین قرار دادن و رهبانیت و ترک نکاح کردن و ترک شهر و گردش دور زمین بدون مقصد معلوم و سودمند، در اسلام جایز نیست.

أ – این حالات را هنوز هم در بعضی گروه‌های صوفیه، برای تلقین اذکار می‌توان مشاهده نمود!